

دوفصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی
دوره جدید، شماره دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۳، صص ۹۹-۸۹

دیدگاه‌های سنایی دربارهٔ ابلیس

فریده داودی مقدم

پژوهشگر پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاددانشگاهی

چکیده

در تاریخ تصوف گروهی از عارفان به دلیل ستایش‌هایی که بر خلاف اهل شریعت از ابلیس کرده‌اند، مدافع او محسوب می‌شوند، کسانی چون حلاج، عین القضات همدانی، احمد غزالی، خرقانی و ... از این گروه‌اند دفاعیاتی که در این زمینه مطرح شده است حول دو محور اصلی امر و ابتلا و اعتقاد به عبادت عاشقانه و شهود عارفانه دور می‌زند.

سنایی غزنوی با غزل منتسب به وی با این مطلع:

با او دلم به مهر و مودت یگانه بود سمیرغ عشق را دل من آشیانه بود

ظاهراً در این گروه از عرفا جای می‌گیرد. هدف این پژوهش پاسخ به این مسئله است که با توجه به دیدگاه‌های غالب سنایی در آثارش دربارهٔ ابلیس، آیا واقعاً می‌توان او را در گروه عارفان ستایشگر ابلیس جای داد یا در صحت انتساب این غزل به وی باید شک و تردید روا داشت؟ با جمع‌بندی رئوس مطالب و تحلیل ابیاتی که سنایی در توصیف ابلیس در *حدیقته*، *دیوان* و مثنوی‌های خویش آورده است، می‌توان به این نتیجه رسید که مضمون این غزل خارج از حوزهٔ فکری، نوع نگرش و بینش عرفانی سنایی است؛ اما از آنجایی که این غزل تقریباً در همه نسخه‌های موجود در دیوان سنایی وجود دارد، نمی‌توان به صراحت نظر داد که این غزل از سنایی نیست و بهتر است در صحت انتساب آن به سنایی شک کرد.

واژه‌های کلیدی: ابلیس، سنایی، سجده، شریعت، عزازیل، غزل، کبر، دفاع از ابلیس.

ابلیس در قرآن کریم به معنی موجود خاصی که از رحمت خدا رانده شده و گاه، معادل با شیطان به معنی عام به کار رفته است، هر چند کلمه شیطان نیز در قرآن گاه به معنی ابلیس آمده است. ابلیس به سبب اطاعت نکردن امر خدا از روی استکبار مطرود و مردود مقام قرب الهی است و تا قیامت سعی در گمراه ساختن انسانها خواهد کرد؛ از این رو «عدو مبین» نامیده شده است. (بقره: ۱۶۸، ۲۰۶؛ مائده: ۱۲) و نیز «عدو الله» خوانده شده و یکی از صفات او رجیم است. (حجر: ۱۷، ۳۴؛ نحل: ۱۶، ۹۸) کلمه ابلیس در قرآن ۱۱ بار و داستان سرپیچی او از امر الهی و استکبار وی بارها به صورت‌های گوناگون بازگو شده است که مفصل‌ترین آنها در سوره مبارکه اعراف آیات ۱۰ تا ۱۷ است.

ابلیس در ادب فارسی از جهات مختلفی می‌تواند مورد بحث قرار بگیرد، آنچه ما در این پژوهش بدان پرداخته‌ایم، جایگاهش در میان عارفانی است که بر خلاف اهل شریعت به دفاع از وی پرداخته و سعی کرده‌اند گناهش، یعنی همان عدم سجده بر آدم را توجیه کنند. از نظر تاریخی، نخستین مدافع ابلیس بنابر روایت عین‌القضات همدانی در تمهیدات، حسن بصری (۲۱-۱۱۰ ه.ق.) از بزرگان تابعین و از زاهدان و علمای دوره امویست و بعد از وی بایزید بسطامی (۱۸۸-۲۶۱ ه.ق.) و سهل بن عبدالله تستری (۲۰۰-۲۸۳ ه.ق.) بنابر نقل قولهایی که در این زمینه از آنها روایت کرده‌اند، مدافع ابلیس محسوب می‌شوند؛ اما در تاریخ تصوف موضوع ستایش از ابلیس با حلاج آغاز می‌شود و علتش این است که او نخستین کسی است که بی‌پروا و آشکارا به ستایش و دفاع از ابلیس پرداخته است. حلاج در کون عارف‌تر از ابلیس نمی‌شناسد و اعتقاد دارد در میان آسمان موحدی همانند ابلیس نیست (حلاج، ۱۹۱۳: ۴۲). او اعتقاد دارد ابلیس خود می‌داند گرفتار تقدیر ازلی است و از آن گریزی نیست، اگر اطمینان داشت که با سجده بر آدم نجات خواهد یافت، هر آینه به سجده می‌پرداخت (همان: ۵۶). احمد غزالی پس از حلاج از مدافعان شاخص ابلیس است. او در داستان ملاقات موسی و ابلیس، ابلیس را رهین عشق و شوق الهی می‌داند و اعتقاد به تقدیر ازلی و قسمت الهی در امتناع ابلیس از سجده بر آدم در اظهارات او پررنگ‌تر است. در اقوال عرفایی چون ابوالحسن خرقانی و ابوالقاسم کرگانی نیز رگه‌های ستایش از ابلیس به چشم می‌خورد. ابوالحسن خرقانی از حق‌شناسی و عبرت‌آموزی ابلیس یاد می‌کند و ابوالقاسم کرگانی او را خواجه خواجهگان و سرور مهجوران می‌نامد. (عطارد، ۱۳۳۶، ج ۱: ۱۷) عین‌القضات همدانی (متوفی: ۵۲۵ ه.ق.) از شاگردان و مریدان احمد غزالی است و در باب ابلیس بسیار متأثر از استاد خویش، اما بی‌پروا تر و گستاخ‌تر است و علاوه بر اینکه عقایدش را با صراحت بیشتری ابراز می‌کند، سوز کلامش هم بیشتر از غزالی است. ابلیس در نظر عین‌القضات

کسی است که صد و بیست و چهار هزار نبی زخم او خورده‌اند و صد هزار سلطان کمر خدمت او بر میان بسته‌اند (عین‌القضات همدانی، ۱۹۶۹: ۹۷). به اعتقاد او، «لاتسجدلغیری» در پشت ندای «اسجدوا لآدم» به ابلیس رسیده است (عین‌القضات همدانی، بی‌تا: ۲۲۷). دیگر مدافع ابلیس که در باب گناه وی توجیهاتی آورده، عطار است. اندیشه‌ها و استدلال‌های او در دفاع از ابلیس شباهت‌های فراوانی با دلایل و توجیهات حلاج و غزالی دارد. عطار نیز سجده نکردن ابلیس را ناشی از مشیت حق می‌داند. در آثار عطار، بارها ابلیس را با چهره‌ای گریان و نالان از سرنوشت محتوم خویش می‌بینیم، همانند حکایت گریستن ابلیس در *الهی‌نامه* (عطار، ۱۳۳۹: ۱۰۴). عطار در جایی دیگر امتناع ابلیس از سجده بر آدم را ناشی از غیرت عشق می‌داند؛ مانند حکایت دختر و صوفی‌ای که نسبت به او اظهار عشق می‌کند در *مصیبت‌نامه* (عطار، ۱۳۳۸: ۲۴۴-۲۴۲) اما در میان کسانی که از ابلیس دفاع کرده‌اند، دیدگاه مولوی در جلوه‌هایی متفاوت ظهور می‌کند. در این باب، او گاهی چون اهل شریعت می‌اندیشد و سخن می‌راند و گاهی چون صوفیان مدافع ابلیس در صدد توجیه اعمال وی برمی‌آید. مولوی در حکایت «بیدار کردن ابلیس معاویه را...» در دفتر دوم *مثنوی* در دفاع از امتناع ابلیس در سجده بر آدم عقایدی دارد که در بردارنده نظریات حلاج و احمد غزالی و عین‌القضات و عطار است. او در جایی علت عدم سجده ابلیس را عشق مفرطش نسبت به خدا و حسد ناشی از این عشق می‌داند و در جایی دیگر دلیلش را در آن می‌داند که ابلیس مقهور اراده الهی است.

به طور کلی دفاعیاتی را که در این زمینه ارائه شده است می‌توان به دو بخش اصلی تقسیم کرد: یکی مسئله امر و ابتلا و دیگری اعتقاد به عبادت عاشقانه و شهود عارفانه و یکتاپرستی بی‌نظیر ابلیس. نظریات عارفان مدافع ابلیس در طیف‌های مختلف حول این دو محور دور می‌زند؛ اما سؤالی که این پژوهش قصد دارد به آن پاسخ دهد این است که جایگاه سنایی در میان این گروه از عارفان کجاست؟ با توجه به غزل معروف ذیل که منسوب به وی است:

با او دلم به مهر و مودت یگانه بود سیمرخ عشق را دل من آشیانه
بود

بردرگهم ز جمع فرشته سپاه بود عرش مجید جاه مرا آستانه
بود

در راه من نهاد نهان دام مکر خویش آدم میان حلقه آن دام دانه
بود

می‌خواست تا نشانه لعنت کند مرا کرد آنچه خواست آدم خاکی بهانه بود
بودم معلم ملکوت اندر آسمان امید من به خلد برین جاودانه

بود
هفصد هزار سال به طاعت ببوده‌ام
وز طاعتم هزار هزاران خزانه
بود
در لوح خوانده‌ام که یکی لعنتی شود
بودم گمان به هرکس و بر خود گمانه بود
آدم ز خاک بود من از نور پاک او
گفتم یگانه من بوم و او یگانه
بود
گفتند مالکان که نکردی تو سجده‌ای
چون کردمی که با منش این در میانه بود
جانا بیا و تکیه به طاعات خود مکن
کاین بیت بهر بینش اهل زمانه
بود
دانستم عاقبت که به ما از قضا رسید
صد چشمه آن زمان ز دو چشم روانه
بود
ای عاقلان عشق مرا هم گناه نیست
ره یافتن به جانبشان بی‌رضانه
بود

(سنایی، ۱۳۴۱: ۱۷۲-۱۷۱)

در صحت انتساب این غزل به سنایی در میان محققان و صاحب نظران شک و تردید وجود دارد، شاید به این علت که نظیر این‌گونه تفکرات و طرز تلقی از ابلیس را در هیچ جای دیگر از آثار او نمی‌بینیم و برای رسیدن به پاسخ این سؤال که آیا حقیقتاً این غزل از سنایی است لازم است جایگاه ابلیس را در آثار سنایی بهتر بشناسیم.

ابلیس در حدیقه سنایی

ابلیس در حدیقه سنایی که در حقیقت عصاره اندیشه‌ها و تعالیم عرفانی اوست در دو جلوه خودنمایی می‌کند: یکی به صورت عزازیل و دیگری همان ابلیس.

با دقت در مضمون ابیاتی از حدیقه که از ابلیس با عنوان عزازیل یاد کرده است، می‌توان به این نتیجه رسید که نظر سنایی موافق کسانی است که معتقدند ابلیس پیش از معصیت عزازیل نام داشته است (دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ذیل ابلیس). در حدیقه، عزازیل موجودی است که به دلیل خدعه و تلبیسش، ابلیس شده است:

بگذر از عقل و خدعه و تلبیس
که عزازیل ازین شد دست
ابلیس

(سنایی، ۱۳۷۴: ۳۰۳)

او به دلیل پیروی از هوا، از بهشت رانده شد و به دوزخ پیوست:

آن عزازیل با هوا پیوست زن و راهاویه است جای
نشست

(همان: ۴۷۴)

این دیدگاه سنایی در حدیقه، کاملاً مشابه نظر او در دیوان است:

از وفاق ادریس بررفت از زمین بر از خلاف ابلیس افتاد از بهشت اندر
آس_____مان سقر

(سنایی، ۱۳۴۱: ۲۶۳)

ابلیس حدیقه، عزازیلی است که خود را برتر از انسان می‌بیند و همین استکبار، او را به قهر و

عذاب ابدی مبتلا می‌کند:

سحره از لطف گفت ان‌لاضیر با عزازیل قهر کرد
ان‌اخیر

(سنایی، ۱۳۷۴: ۱۰۱)

در حقیقت خطای قیاس، عزازیل را به ابلیس مبدل می‌کند و این همان مضمونی است که

مولوی در مثنوی بارها به آن اشاره می‌کند.

عزازیل در حدیقه از قضای الهی نمی‌اندیشد و به سبب همین احساس ایمنی از قضاءالله

است که به بد نامی مبتلا می‌شود:

ایمنی از قضایت ای‌الله هست نزدیک عقل عین گناه
ایمنی کرد هر دو را بدنام آن عزازیل و آن دگر بلعام

(همان: ۱۳۳)

اما ابلیس در حدیقه سنایی شباهت زیادی به ابلیس و تعبیر مربوط به وی در نزد اهل

شریعت دارد. وی همان موجودی است که بنابر نص قرآن سوگند یاد می‌کند که در کمین انسانها

بنشیند و آنها را فریب دهد. (اعراف: ۷۶)

در حدیقه نیز ابلیس در کمین است تا انسان را از حال نماز بیرون کشد و مانع برقراری

ارتباط میان او و خدا شود. سنایی در حدیقه و در فصلی که در شرایط نماز و تضرع و مناجات

آورده است، به این نقش ابلیس می‌پردازد:

هر که در بارگاه لطف شتافت دادنی داد و جستنی دریافت
ورنـــــه ابلیس در درون گوش گیرد برون آرد باز

نماز

(همان: ۱۳۸)

سنایی، در دیوان نیز به این نقش ابلیس اشاره می‌کند و معتقد است که ابلیس با آسودگی کامل در زیر پوست آدمی زندگی می‌کند و سعی در اغوا و فریب وی دارد، اما آنچه می‌تواند سالک را از چنگ و سوسه‌های او نجات دهد، همان نیروی عشق الهی است (سنایی، ۱۳۴۱: ۶۹۴).

ابلیس در حدیقه سنایی مظهر و سمبل کسانی است که جز تن، یعنی همان ظاهر امور و مادیات عالم، چیزی نمی‌بینند و به همین دلیل نمی‌توانند راه صواب و خطا را از هم تشخیص دهند:

تو نه مرد علی و	بیند
عباسی	مصاحبت را زجهل نشناسی
کانکه ابلیس وارتن	همه را همچو خویشان بیند

(سنایی، ۱۳۷۴: ۲۳۲)

اینان، همان کسانی هستند که همه عالم را با خود قیاس می‌کنند و از تابش انوار جان بی‌بهره‌اند و به همین سبب ایمان را نمی‌شناسند:

او چه داند که تابش جان چیست	چه شناسد که درد ایمان چیست
-----------------------------	----------------------------

(همان: ۲۵۹)

در حدیقه ابلیس سنایی، موجودی است که با تلبیس خود زیرکانه سعی در گمراه ساختن انسان‌ها دارد، از این رو سنایی به سالکان هشدار می‌دهد که او را خویشاوند و دوست خود ندانند و فریب و سوسه‌های زیرکانه او را نخورند.

آنکه مرد دها و تلبیس است	آن نه خال و نه عم که ابلیس است
--------------------------	--------------------------------

(همان: ۲۵۹)

دلی که در دام تلبیس ابلیس گرفتار می‌شود، چون مرداری در گلخن اوست و این دل با دلی که در همه مراحل زندگی حضور حق را در کنار خویش احساس می‌کند، فرسنگ‌ها فاصله دارد:

آن چنان دل که وقت پیچاپیچ	جز خدای اندرو نباشد هیچ
نه چنان دل که از پی تلبیس	هست مردار گلخن ابلیس

(همان: ۳۴۰)

علم ابلیس در حدیقه، در طیفی متفاوت از آنچه عرفای مدافع ابلیس معتقدند، توصیف می‌شود. به نظر بسیاری از مدافعان ابلیس، وی می‌دانست که نباید سجده کند، اگر چه ظاهر امر

سجده کردن بود. به اعتقاد عین القضات همدانی، «لاتسجد لغیری» در پشت ندای «اسجدوا لآدم» به ابلیس رسیده است. (عین القضات همدانی، بی تا: ۲۲۷) واسجدوا لآدم، در حقیقت محکمی بوده است تا کمال عشق وی را بیازماید؛ اما تعبیری که سنایی از علم ابلیس می آورد مبتنی بر تکبر و تلبیس اوست:

نژی کار داشت علم ابلیس	داشت بهر تکبر و تلبیس
قدر دین تو دیو به داند	که دهد عشوه دینت بستاند
تو ز ابلیس کمتری ای خر	زانکه تو دین فروشی او دین خر

(سنایی، ۱۳۷۴: ۳۲۲)

به نظر سنایی، هر قدر آدمی در درون و ذات خویش بیشتر شبیه ابلیس می شود، در تظاهر کردن به مسلمانی ماهرتر و با تجربه تر می شود؛ به عبارتی دیگر، کسی که همه فکر و ذکر او فریفتن دیگران و یافتن مطامع دنیوی است، دوست صمیمی ابلیس است:

تا تو در بند زرق و	در سقار یار غار
تلبیسی	ابلیسی

(همان: ۷۴۲)

و مسلماً جایگاه وی همانند ابلیس در دوزخ است و این دیدگاه سنایی با دیدگاه عرفای مدافع ابلیس که در جهت احیای ارزش ابلیس و بازگشت امیدآفرین وی می کوشند، کاملاً متفاوت است.

یکی از حکایت های معروف حدیقه در باب ابلیس، حکایت عیسی^(ع) و ابلیس است. (همان: ۳۹۲-۳۹۳) در این حکایت، عیسی^(ع) که در صحرا طی طریق می کند، خوابش می گیرد و سنگی را به عنوان بالش زیر سر می گذارد و می خوابد. وقتی از خواب بیدار می شود، ابلیس را در کنار خود می بیند و از وجود او اظهار تعجب می کند:

جایگاهی که عصمت عیسی است	مر تو را کی در آن مکان مأوی است
--------------------------	---------------------------------

(همان: ۳۹۳)

اما ابلیس به وی می گوید که حضور من به این دلیل است که تو در ملک و سرای من تصرف کردی و این ملک همان دنیا است که تو از آن سنگی را به عنوان بالش برداشته ای. عیسی^(ع) به سرعت آن سنگ را از خود دور می کند و ابلیس را با این کار خویش می گذارد. پیام اصلی سنایی در این داستان بازداشتن سالک از توجه به امور دنیوی است، هر چند این امور بسیار ناچیز و حقیر باشد؛ زیرا دنیا مایه غفلت و دوری از حق است و دنیا طلب به آسانی در بند فریب شیطان اسیر می شود.

به نظر سنایی، تمام اعمال و معاشرت‌های آدمی خطر ساز و مشکل‌آفرین‌اند؛ زیرا هر چه جنبه‌ای دنیوی دارد با حضور و نزدیکی ابلیس آسیب‌پذیر خواهد شد. هر آنچه در جهان پرورده ابلیس است، شیرین و گوارا به نظر می‌رسد؛ اما شیرینی آن همانند لوزینه‌ای است که چون در دهان گذاشته شود، مزه حبه سیر بدبویی در آن احساس خواهد شد. (سنایی، ۱۳۴۱: ۲۹۱)

در حدیقه، ابلیس سمبل زرق و خدعه و تلبیس است و هر که این صفات را دارد در جهت شادی دل او گام برمی‌دارد:

گرچه از زرق و خدعه و تلبیس
وزیپی شادای دل ابلیس

(سنایی، ۱۳۷۴: ۳۰۲)

اما همین سمبل حیلت و تلبیس در مقابل تلبیس یاران خود، رنگ می‌بازد و حتی از آنها دوری می‌گزیند:

کاندرین روزگزار پرتلبیس
تلبیس نان زلاحول می‌خورد ابلیس
تو چنانی به حیلت و کز تو اعراض می‌کند ابلیس

(همان: ۲۷۶)

اینها، همان افرادی هستند که در بدکاری و نیرنگ بازی بر ابلیس پیشی گرفته‌اند و مهار هستی خود را به نفس خویش سپرده‌اند. سنایی معتقد است که حامی اصلی شیطان، نفس انسان است، نفس چون عروسکی تسلیم دست‌های شیطان است، همان‌گونه که طاووس و مار در بهشت آلت دست او شدند (سنایی، ۱۳۴۱: ۱۸۸).

ابلیس در مثنوی‌های حکیم سنایی

در میان مثنوی‌های سنایی روشن‌ترین جلوه شناخت ابلیس در مثنوی طریق‌التحقیق است. سنایی در این مثنوی، علت لغزش و محو عبادات فراوان ابلیس را کبر وی می‌داند، نظری که با دیدگاه‌های مدافعان ابلیس کاملاً ناسازگار و متناقض است:

تا توانی گرد کبر با عزازیل بین که کبر چه کرد
مگرد نیل لعنت کشید بر رویش
آب طاعت بریید از جویش

(سنایی، ۱۳۴۱: ۱۰۵)

موضوع کبر ورزیدن ابلیس در حدیقه نیز آمده است:

این کند لطف لیک با
و آن کند کبر لیک چون ابلیس
تلبیس

(سنایی، ۱۳۷۴:

۳۷۹)

چنان که می دانیم در آرای صوفیان مدافع ابلیس، کبر و غرور او هیچ جایگاهی ندارد؛ اما سنایی در جای جای آثارش بارها به این موضوع اشاره می کند. در همین مثنوی طریقی/تحقیقی در تشویق سالکان به ترک دنیا و رها کردن لاف و دعوی و پرداختن به معنی، به موضوع ابلیس گریز می زند. ابلیس در نظر سنایی، هنگام ارتکاب گناه و گرفتاری در دام دنیا همیشه حضور دارد و کسی که با ابلیس پیوند و نزدیکی دارد، همان است که از نیکان و اولیاء الله دوری گزیده است:

از خلیل خدا ابا
تلبیس
کرده
رفته نمروود را خدا کرده
کم آدم گرفتسه از
دوستی کرده با که با ابلیس

(سنایی، ۱۳۴۸: ۱۰۴)

این دوستی با ابلیس تا بدانجا می انجامد که هوا و هوس در درون جان انسان جا می گیرد و حرص و امل یار غار او می شود و کسی می تواند به سعادت جاودانی برسد که از این صفات زشت و فرمانده آنها، یعنی ابلیس خود را خالی کند.

تا هوا و هوس شعار
کن
تواند
امل و حرص یار غار تواند
خویشتن زین همه مجرد
طلب دولت مؤبد کن

(همان: ۱۰۴)

در مثنوی سیرالعباد الی المعاد، وقتی سنایی می خواهد ابوالمفاخر سیف الدین محمد بن منصور را مدح کند، یکی از صفات ارزشمند و ستودنی ممدوح خود را در آن می داند که از ابلیس و وسوسه های او دوری گزیده است و حتی از فریب ابلیس گردی نیز بر ساحت وجود او ننشسته است:

برتو زابلیس کی نشستی
کت سرافیل زیر پر پرورد
گرد

(همان: ۲۲۴)

ابلیس در دیوان سنایی

قبل از این به مواردی از دیوان سنایی که وی در آن نسبت به ابلیس دیدگاه اهل شریعت را دارد، اشاراتی کردیم. سنایی در دیوان خود (سنایی، ۱۳۴۱) به مناسبت‌های مختلف از ابلیس سخن گفته است. در ابیاتی از صفحات: ۱۴۲، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۹۱، ۲۹۹، ۴۳۲، ۵۰۶، ۵۰۷، ۶۵۶، ۶۹۴، ۸۷۱، ۸۷۲. نوع نگرش سنایی درباره ابلیس تقریباً همانند بیش وی در دیگر آثارش است که به مواردی از آنها پرداخته‌ایم.

در جایی از دیوان، سنایی به موضوع ابلیس با دیدی فلسفی می‌نگرد. ابلیس در این دیدگاه با ابلیسی که به اختیار خویش توحید را برمی‌گزیند کاملاً متفاوت است. این نظر سنایی نه تنها با نظر وی در غزل معروف او در همین دیوان تفاوت دارد، بلکه با نظریات و اعتقادات مدافعان ابلیس هم فرق دارد. آنجا که می‌گوید:

در سجده نکردنش چه گویی مجبور بوده است یا
مخیر
گر قادر بد، خدای عاجز ور عاجز بود، خدا
ستمگر
کاری که نه کار توست مسگال راهی که نه راه توست
مسپر

(همان: ۲۷۲)

چنان که از این ابیات برمی‌آید، ابتدا سنایی در پی توجیه فلسفی سجده نکردن ابلیس است؛ اما به سرعت از قصد و نظر خویش باز می‌گردد و از رهروان می‌خواهد که در کاری که در توانشان نیست اندیشه نکنند و این همانی است که مدافعان ابلیس بسیار در آن اندیشیده‌اند.

در دیوان سنایی و در میان غزلیات وی، غزلی از زبان ابلیس سروده شده که به سبب شورانگیزی فراوانش در میان مضامین دفاعیات ابلیس همواره جایگاهی ممتاز داشته است (همان: ۸۷۱-۸۷۲) و پی‌تر اون در کتاب *تراژدی ابلیس* خود از آن به عنوان شاعرانه‌ترین گوهر ژانر ادبی ابلیس یاد کرده است و ناگفته نماند که به سبب همین غزل و دیگر شواهد موجود در آثار سنایی، او را به تناقض‌گویی محکوم می‌کند. مضامین این غزل با در نظر گرفتن درونمایه اقوال مدافعان ابلیس، مضمون‌هایی کاملاً آشناست ولی در کنار تلقی‌های سنایی از ابلیس، غریب و ناآشنا جلوه می‌کند. در این غزل ابلیس عمل به اراده الهی را بر عمل به امر الهی ترجیح می‌دهد و امر به سجده را ابتلا می‌داند نه امر. این موضوع کاملاً مشابه اقوال کسانی چون حلاج و عین‌القضات و احمد غزالی و حتی عطار است.

اما با توجه به نوع نگرش عرفانی سنایی و دقت در مضامینی که پیش از این ذکر کردیم،

چقدر می‌توان احتمال داد که این غزل از سنایی باشد؟ با در نظر گرفتن این نکته که این غزل در بعضی از نسخ دیوان خاقانی نیز آمده است (خاقانی، ۱۳۷۳: ۶۱۶).

استاد مظاهر مصفاً که دیوان سنایی را تصحیح کرده است، از نظر سبکی، این غزل را از سنایی نمی‌داند و عبارت «جانا بیا» را در این بیت غزل:

جانا بیا و تکیه به طاعات خود مکن
کاین بیت بهر بینش اهل زمانه بود

شکل تغییر یافته «خاقانیا» می‌داند و معتقد است که این غزل از خاقانی است.

استاد محمدرضا شفیعی کدکنی درباره این غزل می‌گوید: «در تاریخ شعر فارسی، این غزل حالتی استثنایی دارد و تا حدودی متمایز از نوع بینش عرفانی سنایی است. احتمال اینکه گوینده آن شخص دیگری باشد جز سنایی، بسیار زیاد است. در دیوان خاقانی نیز این غزل با اندکی تفاوت آمده است و با ذهبت خاقانی نیز هماهنگی ندارد. بیشتر احتمال می‌رود که سروده یکی از عارفان بزرگ و گمنامی باشد که در خط عرفانی امثال احمد غزالی و عین‌القضات همدانی و شیخ ابوالقاسم کرگانی باشد که اینان ستایشگران ابلیس‌اند و فهم دیگری از مسئله ابلیس در نظام کاینات دارند. سنایی در دیگر موارد، با ابلیس برخوردی از نوع دیگران دارد؛ پس این غزل را نمی‌توان به طور قاطع از سروده‌های او دانست. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۳: ۲۰۷)

همچنین ایشان در مقدمه خویش بر منطق‌الطیر از ملاحظات نسخه‌نویس‌هایی سخن می‌گوید که هر جا غزلی عارفانه و بی‌نام می‌دیده‌اند، آن را به نام یکی از مشاهیر شعر عرفانی (سنایی، عطار، مولوی) نسبت می‌داده‌اند و به خصوص از همین غزل سنایی نام می‌برد و تأکید می‌کند که این غزل با جهان‌بینی و طرز تفکر عرفانی سنایی قابل تطبیق نیست. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۳۶ - ۳۵).

علاوه بر تحلیل موضوعی و معنایی آثار سنایی در مورد ابلیس، بهتر است به طور اجمال از نظر سبکی و بسامد لغات، ابیاتی را که سنایی در آنها از ابلیس سخن گفته است بررسی کنیم. در این بررسی در می‌یابیم در ابیاتی که کلمه ابلیس در آنها وجود دارد، بسامد گروهی از کلمات بسیار زیاد است. کلماتی چون: تلبیس، زرق، خدعه، دها، تن، تکبر، عشوه، دیو، دین‌فروشی، کبر، حیل، سقر، دوزخ، دنیا، هاویه، هوا، حرص، امل و ... در این میان بسامد لغت «تلبیس» به جهت هم‌قافیه شدن با ابلیس از همه بیشتر است. سنایی با به کارگیری این کلمات همراه با ابلیس، از نظر معنایی نیز طرز تفکر خویش را نسبت به وی می‌نمایاند. ابلیس در دیدگاه سنایی موجودی است که تلبیس می‌کند؛ خدعه می‌ورزد؛ به دلیل تکبر و غرور بر انسان سجده نمی‌کند و امر الهی را نادیده می‌گیرد؛ انسان‌ها را فریب می‌دهد و دنیا را بر آنها عرضه می‌کند و به این وسیله سعی در گمراه ساختن آنها دارد و هواداران و پیروانش چون خود او جایگاهشان دوزخ و سقر است.

حال با اندکی تأمل در این غزل منسوب به سنایی، متوجه می‌شویم که سبک بیان از نظر صوری، بسامد لغات و معنایی با دیگر ابیات موجود در آثار سنایی در باب ابلیس، تفاوت زیادی دارد و شباهت بسیاری به گفتار و اظهارات مدافعان ابلیس دارد.

نتیجه‌گیری

با جمع‌بندی رئوس مطالب و تحلیل‌ها در مورد ابلیس در آثار سنایی می‌توان گفت این غزل خارج از حوزه فکری سنایی در مورد ابلیس است. از طرفی، از آنجا که تقریباً در همه نسخه‌های موجود دیوان سنایی این غزل وجود دارد، نمی‌توان به طور قطع نظر داد که این غزل از سنایی نیست؛ اما همین که در صحت انتساب آن به سنایی شک داشته باشیم، در جهت شناخت سراینده واقعی این غزل گامی برداشته‌ایم؛ زیرا از بررسی مضامین ابلیسی در آثار سنایی قطعاً می‌توان به این نتیجه رسید که دیدگاه سنایی نسبت به ابلیس کاملاً منطبق با دیدگاه اهل شریعت است و درونمایه این غزل با نظرهای او در باره ابلیس کاملاً متفاوت است.

منابع

قرآن کریم.

- حلاج، حسین بن منصور (۱۹۱۳) الطواسین، به اهتمام لویی ماسینیون، پاریس.
- خاقانی شروانی، افضل الدین (۱۳۷۳) دیوان خاقانی، به کوشش ضیاءالدین سجادی، تهران، زوار.
- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (۱۳۷۴) تهران، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- سنایی، مجدودبن آدم (۱۳۷۴) حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، به کوشش مدرس رضوی، تهران، چاپ چهارم، دانشگاه تهران.
- سنایی، مجدودبن آدم (۱۳۴۱) دیوان، به کوشش مدرس رضوی، تهران، ابن سینا.
- سنایی، مجدودبن آدم (۱۳۳۶) دیوان، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، چاپ اول، امیرکبیر.
- سنایی، مجدودبن آدم (۱۳۴۸) مثنویهای حکیم سنایی، تصحیح مدرس رضوی، تهران، چاپ اول، دانشگاه تهران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۳) در اقلیم روشنائی، چاپ اول، تهران، آگاه.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۸۳) منطق الطیر، تصحیح محمدرضا شفیع کدکنی، چاپ اول، تهران، سخن.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۳۹) الهی نامه، تصحیح فواد روحانی، تهران، زوار.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۳۶) تذکره الا ولیاء، تصحیح علامه قزوینی، چاپ سوم، تهران، کتابخانه مرکزی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۳۸) مصیبت نامه، تصحیح عبدالوهاب نورانی وصال، چاپ اول، تهران، زوار.
- عین القضاة همدانی، عبدالله بن محمد (بی تا) تمهیدات، تصحیح عقیف عسیران، چاپ دوم، تهران، کتابخانه منوچهری.
- عین القضاة همدانی، عبدالله بن محمد (۱۹۶۹ م) نامه های عین القضاة، تصحیح علینقی منزوی و عقیف عسیران، ۲ جلد، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.